

# نقش تعهد بر ویرانه‌ی استناد

نگاهی به «اعترافات غلامان» نوشته‌ی حمیدرضا شاه‌آبادی

سیدعلی محمد رفیعی

نام کتاب: اعترافات غلامان: داستان دوران ولایتعهدی امام رضا (ع)  
 نویسنده: حمیدرضا شاه‌آبادی  
 شمار صفحات: ۱۲۰ صفحه  
 قطع: خشتی  
 طرح روی جلد: علیرضا گلدوزیان  
 صفحه‌آرا: مهشید مهاجر  
 ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان  
 نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷، تهران  
 شمارگان: ۱۵۰۰۰ نسخه  
 بها: ۲۰۰۰ تومان  
 گروه سنی: هـ



## مقدمه

«اعترافات غلامان» یکی از آثار قابل اعتنا در میان تازه‌ترین تولیدات ادبیات دینی به شمار می‌رود. این کتاب از سویی به دلیل ویژگی‌های برجسته‌ی خود توانسته است جوایز و تقدیرهایی را به خود اختصاص دهد و از سوی دیگر به سبب برخی ضعف‌ها از دستیابی به تقدیرها و ارزش‌های بالاتر بازمانده و نقدهایی را متوجه خود ساخته است. نوشته‌ی حاضر عهده‌دار بررسی همه‌جانبه‌ی این کتاب نیست بلکه قصد دارد به سه جنبه‌ای در نگاه به این کتاب بپردازد که به احتمال بسیار، دیگر توصیف‌گران و ناقدان این اثر به آن‌ها نپرداخته‌اند یا نخواهند پرداخت. این نوشتار پس از معرفی کوتاهی از ساختار کلی اثر، در جنبه‌ی نخست به ویژگی کتاب‌آرایی، در جنبه دوم و مهمتر به نقد سندیت و اشکال‌های محتوایی برخی از روایت‌های آن به‌ویژه روایتی که ساختار اصلی کتاب براساس آن شکل گرفته است، و در جنبه‌ی سوم به شخصیت‌پردازی راویان می‌پردازد.

## ۱. ساختار متن

«اعترافات غلامان» داستان دوران ولایتعهدی امام رضا (ع) از زاویه‌ی دید چندین راوی است:

- (۱) غلامانی که از سوی مأمون مأمور به کشتن امام رضا (ع) می‌شوند؛
- (۲) یک غلام جنگجو و سرکرده‌ی غلامان که مأمور همراهی رجاء بن ابی‌ضحاک (سردار حکومت مأمون) است و وظیفه‌ی آوردن امام رضا (ع) از مدینه تا مرو را به عهده دارد؛
- (۳) یکی از کاتبان نیشابوری که او نیز غلام و مأمور ثبت وقایع از جمله حضور امام رضا (ع) در نیشابور است؛
- (۴) یک غلام از غلامانی که در مراسم معرفی امام رضا (ع) به عنوان ولایتعهد، حضور دارند؛
- (۵) یک غلام جنگی حاضر در مراسم نماز عید فطر امام رضا (ع)؛



- (۶) غلامی که خبر غیرعادی بودن این نماز را برای خلیفه مأمون می‌برد؛  
 (۷) غلامی که از سوی دربار، مأمور خدمت به امام رضا (ع) و در ضمن، مأمور گزارش رخدادهای درون خانه به دربار مأمون است؛  
 (۸) غلامی که مأمور مراقب دیگر غلامانی است که مأموریت دارند فضل بن سهل (وزیر مأمون) را به دستور او بکشند؛  
 (۹) غلامی که مأمور است زهر را با سوزن داخل دانه‌های انگور کند.

در انتهای کتاب و پس از پایان داستان نیز روایت هرثمه بن اعین — که ماجرای دستور مأمون به سی غلام برای کشتن امام رضا (ع) را از زبان سرکرده‌ی آن‌ها شنیده است — به طور خلاصه و با ذکر مأخذ نقل می‌شود. هر یک از روایاتی که ماجرای این دوره از زندگی امام (ع) از زاویه دید آن‌ها نقل می‌شود، افزون بر نقل آن چه دیده‌اند، به بازگویی گذشته و سرگذشت خود و انسان‌های مشابه خویش نیز می‌پردازند. کتاب ۱۰ فصل دارد و هر فصل کتاب از زاویه‌ی دید کسی نقل می‌شود و به بازگویی توصیفی و گاه تحلیلی زوایای پیدا و پنهان تاریخ سیاه و خاکستری ستم می‌پردازد. در برخی فصل‌ها دیدگاه غلامان دیگر نیز آمده است.

## ۲. کتاب‌آرایی

جلد و متن کتاب، از مقوا و کاغذی ضخیم به رنگ کاهی است. نوشته‌ها و طرح‌های کتاب، دو رنگ بیشتر ندارند؛ سیاه و آجری؛ و همه‌ی این‌ها القای کهنگی، قدمت یا تاریخی بودن متن کتاب می‌کنند. جلد کتاب دارای طرحی تقریباً متقارن بر اساس دایره، مربع و خطوطی دیگر است. در تقارنی افقی، نیمتنه‌ی سی مرد با کلاهخود، چهار دست با شمشیر، چهار پرند، خطوط و سطوحی متقارن و دایره‌ای در وسط همه‌ی این‌ها دیده می‌شود. عنوان کتاب در ترکیبی عمودی با خط نستعلیق ابتدایی و القاکننده‌ی کتابت کاتبی درجه سوم در دستنوشته‌ای کهن، ارائه شده و نام مؤلف در لابه‌لای آن با حروف امروزی اما نمایانگر کهن بودن متن، آمده است. این خط برای عنوان‌های هر فصل نیز به کار گرفته شده است.

«بسم‌الله» کتاب، نوشته‌ای به خط نستعلیق امروزی از استاد استادان معاصر شادروان استاد سید حسن میرخانی (سراج‌الکتاب) است که کوچک‌شده و به کنتراست درآمده‌ی اثری درجه یک و مشهور از این استاد بزرگ است و در بسیاری از کتاب‌های به‌چاپ رسیده از سوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به چشم می‌خورد. همین‌جا، جای سپاس از طراحی است که برای نخستین بار این نوشته از «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را به عنوان بخشی از طرح کلی این کتاب‌ها پیشنهاد و یا اجرا کرد. فراموش نکنیم که چشم نوجوان هر چه را ببیند، عکس می‌گیرد و چه بهتر که آن چه را به عنوان اثری هنری پیش چشم او می‌گذاریم، آفریده‌ای بی‌عیب و نقص از استادی مسلم باشد. این نوشته نیز به صورت کنتراست در درون کادری قرار داده شده که بهره‌گرفته از عناصر جلد است.

در صفحه‌ی عنوان بلند، داخل همان کادر، در زیر طرح مرغک کانون، عنوان کتاب با ترکیبی افقی، به صورت نگاتیو آمده است و در زیر آن با حروف نسخ می‌خوانیم: «داستان ولایتعهدی امام رضا (ع)». نام نویسنده در زیر آن آمده است و در بخش پایین داخل کادر خوانده می‌شود: «برای گروه سنی (ه)».

روبه‌روی صفحه‌ی شناسنامه، در صفحه‌ی تقدیم، این شعر سعدی بدون ذکر نام شاعر آن آمده است:

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من  
از خاک بیشتر نه که از خاک کم‌تریم

و در زیر آن: «تقدیم به ساحت امام رضا (ع)»  
در پشت جلد کتاب، توضیحی داخل کادر آمده که طرح کلی کتاب را مشخص می‌کند:

ما سی غلامیم که آن چه را در آن سه سال بر ما رفت مرور می‌کنیم [..] آن را به خود باز می‌گوییم تا دریابیم شقی هستیم یا آمرزیده. می‌خواهیم دریابیم دستمان به خون فرزند رسول خدا آلوده است یا خیر. هر کدام از ما آن چه را دیده به دیگران بازمی‌گوییم. شما هم بشنوید و بر ما قضاوت کنید.

صفحات متن، ساده و بدون تصویرگری و با حاشیه‌ای زیاد (در اینجا ۵ سانتیمتر) به سبک صفحه‌آرایی کتاب‌های کهن هستند. تنها طرحی ساده و مثلثی با ترام در وسط حاشیه‌ی هر صفحه‌ی سمت چپ آمده و به عطف رفته است. نام کتاب را بر روی آن و شماره‌ی صفحات راست و چپ را با ترام در دو سوی رأس مثلث می‌خوانیم که با دایره‌های کوچک و توپر از هم جدا شده‌اند.

تنها در صفحات آغازین هر فصل، از همان کادر صفحه‌ی عنوان بلند استفاده شده است. طراحان بصری کتاب، به‌خوبی می‌دانسته‌اند که اثر تولیدی برای نوجوان نیاز به تصویرگری ندارد. اگر بنا بر قرار دادن جلوه‌های بصری باشد، یا باید تصاویری مستند و افزایشده‌ی اطلاعات مخاطب باشد یا عناصری (المان‌هایی) با حال و هوای متن. در هر حال، کتاب حاضر، به دور از برخی معایب بصری و مخاطب‌شناسانه است که در بسیاری از آثاری با مخاطب نوجوان، با وجود زحمات بسیار در تصویرگری وجود دارد.

### ۳. گونه‌شناسی

ژانر یا گونه‌ی این اثر، ادبیات داستانی نیمه‌تخیلی مذهبی است. کوشش نویسنده بر این بوده است که با استفاده و دستمایه‌ی روایات تاریخی مذهبی درباره‌ی بخشی از زندگی امام رضا (ع) (دوران حرکت به سوی خراسان برای ولایتعهدی تا شهادت) اثری داستانی بیافریند و در ضمن، محیط و شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی این دوران را نیز بازنماید و به واکاوی شخصیت‌ها و موقعیت‌ها بپردازد. افزوده‌های تخیلی نویسنده، نقل‌ها و تحلیل‌هایی برگرفته از واقعیت‌هایی تاریخی‌اند که مصدق آن‌ها را در مطالعه‌ی تاریخ مسلمانان می‌توان دید یا کمابیش به تحلیل نویسنده می‌توان رسید.

انتخاب سبک اول‌شخص با چندین راوی، در کنار روایت خطی ماجرا، از ویژگی‌های این اثر است.

در بندهای آتی پس از ارائه‌ی اطلاعاتی کوتاه درباره‌ی شیوه‌ی نقل و نقد حدیث، به میزان صحت مستندات متن و یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی آن می‌پردازیم.

### ۴. ادبیات دینی و اعتبار متن

هویت ادبیات و هنر دینی و وجه تمایز آن با گونه‌های دیگر ادبیات و هنر، در محتوای دینی آن است. برای گونه‌های دیگر ادبیات نیز چنین حکمی صادق است. دینی بودن محتوا از نگاه استناد، به معنی «واقعاً دینی بودن» آن است. به عبارت گسترده تر، آن چه منسوب به دین است اما واقعاً دینی نیست، دینی نیست. بنابراین، جعلیات، خرافات و همه‌ی چیزهایی که پایه، مایه یا استنادی در مسلمات دینی ندارند، دینی نیستند. روش تشخیص این امر و تمایز میان «دینی» و «غیردینی» بودن چیزی منسوب به دین، در علوم حدیث و دیگر علوم دینی مرتبط با آن‌ها آمده است. وظیفه‌ی هر کس که کار دینی می‌کند، چه عالم دینی باشد، چه غیر عالم دینی؛ چه به طور مستقیم با دین و معارف و آموزه‌های آن سروکار داشته باشد چه این‌ها دستمایه‌ی کاری دیگر برای او باشند، تکیه بر چیزهایی است که واقعاً دینی باشند. بنابراین وظیفه‌ی او آن است که اگر به چیزی می‌خواهد استناد کند یا از چیزی می‌خواهد مایه و دستمایه بگیرد، از درستی نسبت آن با دین مطمئن شود. برای این منظور یا خود باید به روش‌های علمی، به اعتبارسنجی مستندات و دستمایه‌های خود دست زند یا از پژوهش‌های متخصصان در این زمینه بهره بگیرد. در هر حال، پژوهشگری، عنوانی جز راحت‌طلبی، سهل‌انگاری و دست کم گرفتن علم و دین ندارد. بازدهی جز القای آموزه‌های نادرست و ناراست به نام دین نیز نخواهد داشت.



پرداختن به ادبیات دینی نیز کاری بین رشته‌ای و چندتخصصی است که یک تخصص آن بیگمان دین است. از اولیات و ضروریات پرداختن به خلق اثر ادبی یا هنری دینی، داشتن این دانش و بینش دینی است که: اولاً، مستند خلق اثر ادبی دینی باید «واقعاً دینی» باشد؛ و ثانیاً، برای تشخیص میان امر «غیردینی» از «واقعاً دینی» در میان امور «منسوب به دین» چنین باید کرد. بدون این مقدمات، کوشش در خلق بهترین اثر ادبی یا هنری دینی بر مبنای جعلیات، خرافات و همه‌ی چیزهایی که پایه، مایه یا استنادی در مسلمات دینی ندارند، به تعبیر سعدی، بودن در بند نقش ایوان خانهای است که از پای‌بست ویران است. بهترین توصیف برای حاصل این گونه تلاش‌ها نیز به تعبیر همو چنین می‌تواند بود: «خطی زشت است که به آب زر نیشته‌ست.»

### ۵. حدیث سی غلام

محور اصلی کتاب «اعترافات غلامان»، حدیث سی غلام است. این حدیث می‌گوید که یکی از کارگزاران مأمون، نقل کرده است که مأمون خلیفه‌ی عباسی، به او و سی غلام مأموریت داده است که امام رضا (ع) را در خانه‌اش، در حد قطعه قطعه کردن، بکشند. آن گاه فرش را دور او بپیچند و بازگردند. آن‌ها نیز چنین می‌کنند. اما وقتی فردای آن روز مأمون به همراه دیگران با تظاهر به عزاداری به خانه‌ی آن حضرت می‌رود، ایشان را زنده و در حال عبادت می‌یابند.

اصل این حدیث چنان که خلاصه‌ی آن در پایان کتاب آمده، «عیون أخبار الرضا (ع)» از آثار مشهور شیخ صدوق — عالم بزرگ شیعی در قرن چهارم هجری قمری — است که مجموعه‌ی روایات درباره‌ی امام هشتم (ع) را در بر می‌گیرد. این حدیث از کتاب شیخ صدوق به کتاب‌های دیگر نیز راه یافته است. برای سنجش میزان اعتبار این روایت، نیاز به ذکر مقدماتی در بندهای آتی است.

### ۶. شیوه‌ی نقل و نقد احادیث

«حدیث»، «روایت» یا «خبر»، از منابع دستیابی به اطلاعات اسلامی است. طرز نقل کتاب‌های مستند حدیث به این طریق است که گفته می‌شود فلان کس از فلان، [او] از فلان، [او] از فلان، [او] از فلان، [او] از فلان نقل کرد که فلان معصوم چنین فرمود یا چنان کرد یا چنین ماجرای با حضور او یا در حضور او رخ داد. به هر یک از این افرادی که از دیگری نقل می‌کنند، «راوی» یا «طریق» گفته می‌شود و زنجیره‌ی راویان، «سلسله سند» نام دارد.

این واقعیت را همه می‌دانند که برای استحکام یک زنجیره، نیاز به استحکام همه‌ی حلقه‌های آن است اما برای گسست یک زنجیره و از دست رفتن استحکام آن، نیازی به سستی همه‌ی حلقه‌های زنجیره نیست. کافی است یک حلقه — تنها یک حلقه — از یک زنجیره، سست و گسستنی باشد. در این حال، شیء بسته به آن زنجیره، سقوط خواهد کرد.

در زنجیره‌ی راویان نیز چنین وضعیتی برقرار است. یک راوی مجهول یا مورد تردید یا دروغگو یا فاسق یا با هر عنوان دیگری که اعتماد به نقل او را خدشه‌دار کند، می‌تواند اعتبار سلسله سند یک روایت را از هم بگسلد، حتی اگر دیگر راویان، موثق‌ترین، مورد اعتمادترین و مؤمن‌ترین انسان‌ها باشند. اگر در جایی نیز زنجیره‌ی راویان از هم گسسته باشد و یک یا چند واسطه‌ی نقل حدیث، ذکر نشده باشند نیز عیبی دیگر در سند به شمار می‌آید. (دیدگاه‌هایی که نقش مخرب راویان نامعتبر یا عیب گسست سلسله‌ی سند یا هر ضعف دیگر یک سند را با توجه به نقل راویان مورد اعتماد یا اصحاب مورد اعتماد ائمه از آن سند، کم‌رنگ یا بی‌رنگ می‌پندارند، مورد نقد جدی عالمان اهل تحقیق‌اند.)

وقتی حتی یک راوی می‌تواند چنین ضربه‌ای به سندیت یک نقل بزند، بنگرید که اعتبار روایتی با چندین راوی غیرقابل اعتماد تا چه اندازه است.

البته کتاب‌های شیخ صدوق از آثار معتبر شیعه به شمار می‌آیند ولی این نکته را در نظر باید گرفت که اعتبار یک روایت، به درج آن در اثری معتبر از مؤلفی بزرگ یا نقل دیگران از آن نیست. اعتبار حدیث یا روایت شیعی به این است که بازگوی سخن (قول)، کار (فعل) یا سکوت تأییدآمیز (تقریر) معصوم باشد. اطمینان از انتساب سخن به گوینده‌ی آن، از اطمینان به منبع نقل آن برمی‌خیزد. پس اعتبار روایت، به راویانی است که در زنجیره‌ی روایت قرار دارند. احراز اعتبار سخن راویان، مرحله‌ی اول بررسی روایات است.

آن گاه که زنجیره‌ی راویان، از راویانی معتبر و مورد اعتماد (عادل یا موثق) تشکیل شده بود، متن حدیث نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد چرا که حدیث ممکن است اشکال متنی داشته باشد. به هر حال، راوی، هر چند عادل و موثق باشد، معصوم و مصون از خطا در شنیدن، دیدن یا تفسیر موضوع نقل نیست و اعتماد به او ممکن است به نقل خطای او از سوی دیگر راویان بینجامد. به همین دلیل است که حتی اعتماد به نقل روایت در کتابی معتبر از عالمی بزرگ نیز نمی‌تواند دلیل قبول بی‌قید و شرط روایت باشد چرا که آن عالم بزرگ نیز مصون از خطا در تشخیص صحت و سقم متن روایت، یا تشخیص در عدالت یا وثاقت راوی نیست. حتی ممکن است احتیاط در رد حدیث، مایه آن شود که عالمی بزرگ، از سر احتیاط و از بیم رد حدیثی درست، به درج حدیثی نادرست در کتاب خویش دست زند. این کار به‌واقع نیز در آثار عالمان بزرگ، رخ داده است. بزرگی مؤلفان و اعتبار آثار تنها می‌تواند اعتنای ما را به روایات مندرج در کتاب آن‌ها بیشتر کند به این معنی که تعداد روایات درست کتاب آن‌ها را نسبت به روایات نادرست، بیشتر فرض کنیم نه این که یقین به درستی یک‌یک روایات مندرج در آثار آن‌ها داشته باشیم.

بنابراین برای بررسی روایات و اعتماد به آن چه راویان ادعای دیدن یا شنیدن آن می‌کنند، در نخستین گام، چاره‌ای جز بررسی سلسله‌ی سند آن‌ها نیست. دانشی به نام «علم رجال»، عهده‌دار بیان حال راویان است. آن گاه اطلاعات یقینی علمی و دینی می‌توانند مبنای سنجش متن به لحاظ درستی نقل از معصوم یا درستی برداشت راوی از قول، فعل یا تقریر معصوم باشند.

### ۷. پاسخ یک شبهه

البته برخی می‌پندارند که درستی متن یک روایت، ما را از مراجعه به علم رجال و تحقیق در حال راویان بی‌نیاز می‌کند. به عبارت دیگر، تطابق یا عدم تطابق متن روایت با مسلمات علمی و دینی، می‌تواند نشان دهد که سخنی از معصوم هست یا نیست. می‌گویند اگر هم این تشخیص دشوار بود، حدیث را بی‌دلیل رد نمی‌کنیم. در هر حال نیازی به بهره‌گیری از دانش‌های رجالی نیست. مگر همگی سخنان هر راوی دروغگو، نادرست یا مجهول‌الحال (ناشناس از نظر میزان اعتماد به نقل او) دروغ است؟ راوی ناشناس، ممکن است راستگو باشد و راوی دروغگو یا نادرست ممکن است در جایی راست بگوید. بخشی از پاسخ این نظر آن است که:

- ۱) هر قول، فعل یا تقریر معصوم، راست و درست است اما هر قول، فعل یا تقریر راست و درست، از معصوم نیست. بنابراین به صرف راستی یا درستی مثلاً یک سخن یا یک کار یا سکوت، نمی‌توان گفت که از معصوم است.
- ۲) تشخیص راستی و درستی یا ناراستی و نادرستی مثلاً یک سخن به‌ویژه در نقل حوادث و رخدادها آسان نیست. یکی چیزی در اثبات آن می‌گوید و دیگری چیزی دیگر در رد آن. در نهایت نیز گاه نه از این سو و نه از آن سو ثابت نمی‌شود که آن چه گفته، شنیده یا دیده شده، به‌واقع، رخ داده است یا نه، و اگر رخ داده، عین نقل یا عین ماجراست یا نه.
- ۳) به فرض که مثلاً در نقل واقعه‌ای، همه بدون اختلاف، بر این نظر بودند که مشکلی در امکان رخداد آن نیست. اما این کجا و اثبات وقوع آن کجا؟! مگر هر چه ممکن بود، به وقوع می‌پیوندد یا به وقوع پیوسته است؟
- ۴) موضوع کار و وظیفه‌ی شیعیان اهل حدیث (محدثان) دستیابی به سخن، عمل یا سکوت تأییدآمیز «معصوم» است. برای آن‌ها از آن رو که «محدث» اند، مهم نیست که دیگر حکیمان، عارفان، فیلسوفان، عالمان دینی، رهبران و مصلحان اجتماعی، شخصیت‌های بزرگ علمی و انسان‌های والا چه گفته‌اند و چه کرده‌اند. بحث‌ها و بررسی‌های متنی، بدون تحقیق در انتساب آن‌ها به معصوم، در نهایت اگر ما را به بهترین سخنان یا کردارها هم برسانند، به گفته‌ها و کردهای بزرگان یا برساخته‌های راویان به نام بزرگان و معصومان خواهند رساند نه لزوماً گفته‌ها و کردهای معصومان، چه رسد به این که بخواهند ما را به سخنان یا کردارهایی برسانند که نادرستی یا ناراستی آن‌ها را به‌آسانی می‌توان پذیرفت.

۵) گر چه هر راوی ناشناس (مجهول‌الحال) ممکن است راستگو باشد یا همگی نقل‌های هر راوی نادرست یا دروغگو ممکن است به واقع دروغ نباشند، لیکن ما چه دلیلی برای ترجیح نقل راست بر نقل دروغ داریم؟ چه حجتی برای ماست که قبول روایت را بر عدم قبول آن ترجیح دهیم؟ اگر بحث‌های سندی را کنار بگذاریم، تنها بحث‌های متنی می‌مانند که آن نیز به دلیل آن چه گفته شد، راه به قول و فعل و تقریر معصوم نمی‌برند.

۶) لزوم بررسی سند روایت و کسب اعتماد نسبت به راوی آن، همچون کسب خبر از راوی موثق و عادل، از دستورهایی است که از قرآن برداشت می‌شود. رهنمود امامان شیعه نیز چنین است



که شیعیان از کسانی اخذ روایت کنند که به آن‌ها وثوق دارند. این‌ها همه، تأیید روش علمی، حکم عقل و سیره‌ی عقلا در استناد به اخبار و نقل‌هاست.

(۷) بنابراین نخستین وظیفه‌ی هر محدث شیعی، پیش از هر چیز، اثبات انتساب روایت به معصوم از طریق بررسی سندی و آن‌گاه بحث در متن روایت (از طریق مسلمات علمی و دینی) است.

(۸) علت این که پس از بررسی‌های سندی و اطمینان از راستگویی راویان، باز باید به درستی متن نیز توجه داشت، چنان که اشاره شد، این نکته‌ی مهم است که راوی، هر چند عادل و راستگو و موثق، باز مصون از خطا نیست و خبر او و حتی انگشت‌شمارانی دیگر مانند او در نقل یک چیز را، گرچه دارای احتمال بالایی از درستی است، اما یقینی و دارای احتمالی در حد صددرصد نمی‌توان دانست. احتمال زیر صددرصد «ظن» نام دارد. «ظن» نیز به گفته‌ی قرآن، ما را به هیچ وجه بی‌نیاز از حق نمی‌کند (سوره‌ی یونس (۱۰)، آیه‌ی ۳۶ و سوره‌ی نجم (۵۳)، آیه‌ی ۲۸). عالمان اسلام، تنها یک ظن را آن هم به دلیل تأیید ضمنی قرآن، اشاره‌ی صریح معصومان و سیره‌ی عاقلان هر زمان می‌پذیرند و آن، ظنی است که از نقل راوی راستگو و منبع موثق، آن هم در نقل یک رخداد یا امری که آن را دیده یا شنیده است، حاصل می‌شود. این نه به آن معناست که راویان راستگو و منابع معتبر خطا نمی‌کنند بلکه به این معنی است که این نقل‌ها تا وقتی یقین به نادرستی آن‌ها نداریم و تحقیق، خلاف آن‌ها را نشان نمی‌دهند، می‌توانند برای ما حجت باشند و به عنوان دستمایه‌ای برای افزایش دانش و اطلاعات قرار گیرند. بحث‌های مفصل این موضوع در علم اصول فقه و علوم حدیث آمده است.

(۹) البته بررسی متن، پیش از بررسی حال راویان، بیفایده نیست. به کارگیری اطلاعات وسیع و عمیق دینی برگرفته از قرآن و روایات مورد اعتماد، اطلاعات علمی و معرفتی، ایمان مبتنی بر آن‌ها و فراستی که از این دو حاصل می‌شود، در بررسی متن یک روایت، می‌تواند نشانه‌های ناراستی و نادرستی را تشخیص دهد و شما را در تأیید روایت به تردید بیندازد. آن‌گاه شما را به بررسی سند روایت سوق دهد. اگر روایت، به‌واقع، جعلی باشد، در بررسی سند آن (زنجیره‌ی راویان) راویانی ناشناس یا دروغگو را خواهید دید یا متوجه گسستی در زنجیره‌ی راویان خواهید شد. اگر نیز جعلی نباشد، ممکن است اشتباهی را در شنیدن، خواندن، دیدن، یا برداشت راوی بیابید یا در نهایت این که کار شما به رد روایت یا دستیابی به نقل درست روایت بینجامد. اگر هیچ یک از این‌ها اتفاق نیفتاد نیز باز شما به حقایق تازه‌ای دست خواهید یافت که پیش از آن نمی‌دانستید. در هر حال، بررسی متن روایت پیش از بررسی سند آن، تنها در جنبه‌ی سلبی (عدم صحت انتساب آن به معصوم) می‌تواند به کار آید نه در جنبه‌ی ایجابی (اطمینان از صحت انتساب آن به معصوم).

مستندات آن چه درباره‌ی نقد سندی و محتوایی احادیث مطرح شد، در میان متون مرتبط با اسلام و علوم اسلامی بسیار است.

## ۸. اعتبارسنجی حدیث سی غلام

چنان که در متن کتاب «عیون أخبار الرضا (ع)» آمده است، حدیث مربوط به مأموریت مأمون به صبیح دیلمی و سی غلام را محمد بن احمد سنائی، از محمد بن ابی‌عبدالله کوفی، از محمد بن خلف رازی، از هرثمه بن اعین، از صبیح دیلمی نقل می‌کند. چون به کتاب‌های علم رجال مراجعه کنید، وضعیت این راویان را چنین در می‌یابید:

۱. محمد بن احمد سنائی: همان محمد بن احمد بن سنان است که از راویان ضعیف به شمار می‌رود.
۲. محمد بن عبدالله کوفی: مجهول الحال است. (یعنی وضعیت او از نظر اعتماد به روایت‌هایش شناخته شده نیست.)
۳. محمد بن خلف رازی: ممدوح است. (یعنی از خود او ستایش شده است.)
۴. هرثمه بن اعین: مجهول الحال است (او همان کس است که آرامگاه او در نزدیکی مشهد به «خواجه مراد» شهرت دارد).
۵. صبیح دیلمی: مجهول الحال است.

ملاحظه می‌کنید که چه زنجیره‌ای از حلقه‌های سست متعدد، ما را به این روایت می‌پیوندد. با این وضعیت، نیازی به بررسی درستی یا نادرستی متن نیست اما بد نیست اشاره‌ای به یکی از اشکال‌های متن داشته باشیم. متن روایت در کتاب «عیون أخبار الرضا (ع)» نسبتاً بلند است و قصد ما در اینجا نقل و نقد همه‌ی متن نیست. تنها به بخشی کوچک از متن «عیون أخبار الرضا (ع)» اشاره خواهیم داشت.

ترجمه‌ی دستور مأمون به غلامان، این گونه است: «هر یک شمشیری برمی‌گیرید و می‌روید تا بر علی بن موسی‌الرضا در اتاقش داخل می‌شوید. در هیچ حالت با او سخنی نمی‌گویید، چه او را ایستاده، چه نشسته و چه خفته ببینید. این شمشیرها را بر بدن او فرود می‌آورید، آن قدر که گوشت و خون و موی و استخوان و مغزش را در هم بیامیزید. آن گاه رختخواب و فرش او را به دورش می‌پیچید و شمشیرها را با آن پاک می‌کنید. سپس به نزد من بیایید.» (عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۶۵)

در مورد معجزه یا کرامتی که پس از این ماجرا از امام رضا (ع) نقل شده است، باید گفت که امکان اعجاز و این گونه اعجازها از انسان کامل بعید نیست. ولی در بحث وقوع، این پرسش پیش می‌آید که اگر امام رضا (ع) به دستور مأمون تکه‌تکه می‌شد آن هم به گونه‌ای که گوشت و خون و موی و استخوان و مغزش در هم بیامیزد، مأمون چگونه می‌توانست جنایت کشته شدن ولیعهد خود را آن هم در خانه‌ی تحت حفظ و نظر خلیفه، به دیگری نسبت دهد و نقش خود را در آن انکار کند؟ یا مگر می‌توان به جسد قطعه‌قطعه شده، تهمت مرگ طبیعی بست؟ چگونه می‌توان تغسیل و تکفین چنین پیکری را پنهان از نگاهها برگزار کرد؟ یا...؟

اما اگر پاسخی نیز برای این پرسش‌ها و اشکال‌های دیگر بتوان دست و پا کرد، چنان که گفته شد، مشکل سندی روایت، مانع اثبات وقوع آن خواهد بود.

## ۹. اعتبارسنجی حدیث زنده شدن تصویرها

در صفحه‌ی ۱۰۱ کتاب «اعترافات غلامان» حدیثی مورد استناد قرار گرفته که مورد نقد جدی است. خلاصه‌ی این نقل چنان که در عیون أخبار الرضا (ع) آمده، چنین است که شخصی متملق (به نام حمید بن مهران) از نزدیکان مأمون در مجلسی با حضور خلیفه و امام رضا (ع) و دیگران به شدت منکر تأثیر دعای آن حضرت در آمدن باران می‌شود و آمدن باران را امری طبیعی تلقی می‌کند. او منزلت امام را از خلیفه می‌داند و از امام می‌خواهد که از این نسبت اعجازگونه‌ای که مردم به او می‌دهند، تبری جوید. حضرت، پاسخ او را می‌دهند و منزلت خود و مأمون را به جایگاه یوسف (ع) و وزیر مصر تشبیه می‌کنند. اما او گستاخانه، حضرت را به تجاوز از حد خود متهم می‌سازد و او را مدعی کاری مانند زنده شدن پرندگان به دست ابراهیم خلیل (ع) می‌داند. او از حضرت می‌خواهد که اگر راست می‌گوید، اشاره کند که نقش دو شیر، جان بگیرند و او را بخورند. امام رضا (ع) هم در چشم به هم زدن چنین می‌کنند. نقش دو شیر جان می‌گیرند، بیرون می‌آیند، آن مرد را می‌خورند و حتی آثار او را می‌لیسند. آن گاه به زبان فصیح از امام (ع) در مورد مأمون کسب تکلیف می‌کنند. حضرت پاسخی به آن‌ها می‌دهند و شیران به حالت و جایگاه نخستین خود باز می‌گردند.

البته همانند حدیث سی غلام، این اعجازها از انسان کامل بعید نیستند و این امر در دایره‌ی امکان قرار دارد ولی بحث در وقوع ماجراست. برای اثبات وقوع نیز باید به میزان اعتبار نقل راویان حدیث پرداخت. کتاب «عیون أخبار الرضا (ع)» سند این حدیث را چنین نقل می‌کند: ابوالحسن محمد بن القاسم (القاسم) المفسر الجرجانی، از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار، [این دو] از پدرانشان، [آن دو] از امام حسن عسکری (ع)، [آن امام] از پدرش امام علی النقی (ع)، [و وی] از پدرش امام محمدتقی (ع).

حال وضعیت این راویان را براساس نقل کتاب‌های رجال بخوانید:

۱. ابوالحسن محمد بن القاسم (القاسم) المفسر الجرجانی: کذاب (بسیار دروغگو / دروغ‌پرداز)، یا ضعیف، یا مجهول الحال (بنا بر نظرهای مختلف عالمان رجال).
۲. یوسف بن محمد بن زیاد، علی بن محمد بن سیار و پدرانشان: مجهول الحال.

به راحتی می‌توان تصور کرد که شخص اول، این حدیث را آفریده، سندی برای آن ساخته و در نهایت، سند را به سه امام بزرگوار رسانده است.

در اینجا هم نیازی به بررسی متن روایت نیست اما برای اطلاع از یکی از شیوه‌های نقد متن حدیث، تنها به یکی از اشکال‌های آن اشاره می‌شود:

انسان عاقل کافی است برای شخصی که منکر حقی است و بینه‌ای خطرناک در حد کشته شدن خویش می‌طلبد، اگر بتواند، بینه‌ای بیاورد که او مرگ را به چشم خویش ببیند. در ماجرای حاضر، کافی بود شیرانی که به اراده و دستور امام (ع) زنده شده‌اند، در انتظار دستور امام رضا (ع) حالت حمله به مرد را بگیرند و امام (ع) به آن مرد بگوید که آیا هنوز بر انکار خویش هست یا دستور حمله را بدهد. به احتمال بسیار، مرد ترسان، از سخن خویش برمی‌گشت. در این حالت، فرد مخالف، به موافق بدل می‌شد. حتی در صورت باقی ماندن او به مخالفت خویش، شاهدان ماجرا، دیگر اعتنایی به سخن او نمی‌کردند و او با سرشکستگی در



این ادعا به زندگی خویش ادامه می‌داد. در هر حال، نتیجه‌ی این ماجرا، افزونی درک حاضران از عزت امام (ع) و حقیقت وجودی انسان کامل و شخصیت شایسته‌ی حکومت بر مسلمانان، و افزونی درک آن‌ها از گذشت امام (ع) نسبت به مخالف خویش و صرف نظر کردن از کشتن او در حال قدرت، حتی با خواست خود او بود. در شرایط حاضر این نقل، جای بسی پرسش‌هاست مانند این که: آیا اگر کسی درخواست کرد او را بکشیم، باید او را بکشیم؟ آیا اگر انکار حق (در اینجا: نقش دعای امام در آمدن باران)، تردید در حق، ابراز این انکار یا تردید، ابراز آن به صورت تمسخرآلود یا توهین آمیز و از این قبیل مخالفت‌های زبانی، جرم باشد، مجازات آن مرگ است؟ و....

در اینجا نیز اگر پاسخی برای این پرسش‌ها و اشکال‌های دیگر بتوان یافت، باز چنان که گفته شد، مشکل سندی روایت، مانع اثبات وقوع آن خواهد بود.  
متن این روایت مفصل است و می‌توانید آن را در باب ۴۱ «عیون اخبارالرضا (ع)» بخوانید.

#### ۱۰. نیمه‌های تاریک تاریخ

به نظر نگارنده، بزرگترین نقطه‌ی قوت کتاب «اعترافات غلامان» در محتوا، توصیف حال و سرگذشت راویان (غلامان) و بازگشت به گذشته‌ی آن‌ها از زبان خودشان است. این توصیف‌ها در واقع، توصیف بخش تاریک یا نانوشته‌ی تاریخ ستم، و نیز روانکاوی و بازنمایی شخصیت، نیمه‌ی پنهان، دغدغه‌ها، وسوسه‌ها، ترس‌ها، وابستگی‌ها و تضادهای حل‌نشده‌ی زندگی انسان‌هایی است که به عنوان چرخ‌های اربابه‌ی خودکامگی به کار گرفته شدند یا استعدادهایی که به خدمت جریان غالب در آمدند و علیه حقیقت یا برای حق‌نمایی باطل یا باطل‌نمایی حق از آن‌ها سوء استفاده شد. دغدغه‌ها، وسوسه‌ها، ترس‌ها و وابستگی‌هایی که اگر نبودند، اربابه‌ی خودکامگان پیش نمی‌رفت، چهره‌ی واقعی آنان پنهان نمی‌ماند و ستم دیرگاهی نمی‌پایید. به بریده‌هایی از این توصیف‌ها اشاره می‌کنیم:

ما غلامیم. نه از سیاست سررشته داریم و نه از آن چه مردمان آزاد به یکدیگر روا می‌دارند، چیزی می‌فهمیم. آموخته‌ایم هیچ وقت سؤالی نپرسیم. هیچ چیز ما را شکفت‌زده نمی‌کند و از هیچ واقعه‌ای به تعجب نمی‌افتیم.  
(ص ۲۲)

آن چه آزارم می‌داد، درد پا نبود؛ ترسی بود که از آینده داشتیم. مرد خبیثی چون ولید می‌توانست با سعایت خود زندگی من را به باد دهد. شاید حتی قبل از پایان این سفر، کسی را به سرکردگی غلامان می‌گماشتند و به من کار دیگری می‌دادند. پیش از آن هیچ وقت در میدان‌های نبرد، ترس را این گونه لمس نکرده بودم.  
(ص ۲۴)

من میان هزاران کاتب نیشابوری بودم. بر بام عمارتی کوچک، نزدیک قراولخانه‌ی دروازه‌ی شهر نشسته بودم و می‌نوشتیم.... پیش از آن مقدمه‌ام را نوشته بودم. با بیانی فصیح که استادم به من آموخته بود. آموخته بود که هر کلام را با مدح خلیفه و حاکمائش شروع کنم؛ دوام عمر ایشان و بزرگی سلطنتشان را از خداوند خواستار شوم، و بنویسم که رعایای خلیفه همه در کمال خوشی روزگار می‌گذرانند و در سراسر سرزمین‌های مسلمانان، مردم جملگی دعاگوی خلیفه‌ی عباسی هستند. گفته بود....

(صص ۳۰ - ۳۱)

گفتم: «من فقط آن چه را می‌بینم کتابت می‌کنم.»...

آرام گفت: «مطمئن‌ی که هر چه می‌بینی می‌نویسی؟»

گفتم: «بلی.»...

گفت: «مثلاً در مورد آن مرد که مأموران کشان‌کشان با خود می‌برند هم می‌نویسی؟»...



گفتم: «من فقط واقعه‌ی آمدن علی بن موسی، مهمان عزیز خلیفه را که قرار است به ولایتعهدی منصوب شود، ثبت می‌کنم.»

گفت: «واقعه‌ی به مهمانی رفتن علی بن موسی یا به اسیری رفتنش را؟!...»

دستپاچه گفتم: «تو علوی هستی؛ نه؟!...»

گفت: «فهمیدن این که من علوی هستم به هوش زیادی نیاز ندارد. به چیزهایی دیگر بیندیش. تاریخ از برابر تو می‌گذرد. در آن اندیشه کن.»

گفتم: «من غلامم. اندیشه نمی‌کنم. می‌نویسم.»

گفت: «چه چیزی را؟! آن چه می‌بینی یا آن چه به تو می‌گویند؟!»

گفتم: «آن چه می‌بینم.»

گفت: «دروغ می‌گویی. تو میان این جمع چیزهای زیادی می‌بینی که نمی‌نویسی.»

(صص ۳۳ — ۳۵)

ابومنصور به من انشای عالمانه آموخت. خط زیبا یادم داد و از همه مهمتر، آموخت که چگونه زنده بمانم. چهار سال بعد حاکم یمن من را به عنوان جزئی از خراج سالیانه‌ی خود به خلیفه هارون الرشید پیشکش کرد.

(ص ۳۸)

از هر فرصت برای نمایش توانایی خود بهره جستیم، تا سرانجام میان دبیران حاکم برای خود جایی یافتیم. حالا برای خود خانه دارم با سه دست لباس کتان و یک دست ابریشم. دو صندل یمنی دارم و بوریایی نیشابوری.... ظهرها ناهار را در دربار حاکم می‌خورم؛ از همان غذایی که صاحبمنصبان می‌خورند.... من خوشبختم و می‌دانم چطور خوشبختی‌ام را حفظ کنم....

(صص ۳۸ — ۳۹)

من نزدیک اولین صاحب‌منصبی بودم که چکمه‌هایش را برید. و خوب می‌دانم که او چه کرد. من که سه سال در انتظار گرفتن چکمه‌ای چرمین بودم، خوب می‌دانم که او چه کرد. وقتی پایت را از صندل چوبی بیرون می‌آوری و درون چکمه‌ای که پوستش به‌دقت دباغی شده و میانش را با لایه‌ای از پارچه‌ی پنبه‌ای نرم پوشانده‌اند، فرو می‌بری، پا به دنیای دیگری گذاشته‌ای؛ دنیایی که هیچ گاه دلت نمی‌خواهد پایت را از آن بیرون بیاوری.

من گمان می‌کنم خداوند انسان‌ها را دو دسته خلق کرده است: گروهی که صندل‌های چوبی به پا دارند و گروهی که پایشان میان چکمه‌های چرمی است....

و بالاخره سه سال از بودنم در دربار خلیفه می‌گذشت که پا به دنیای شگفت‌انگیز چکمه گذاشتم.... من این همه را آسان به دست نیاوردم و خوب می‌دانم وقتی آن صاحب‌منصب چکمه‌اش را برید، چه کرد.

(صص ۵۹ — ۶۰)

یک بار یکی از همکارانم از سر کرده‌مان پرسید: «راستی چرا خلیفه مردی را که بیست سال از او بزرگتر است به



عنوان ولیعهد انتخاب کرده؟»

سرکرده‌مان در جواب او شمشیرش را در غلاف جابه‌جا کرد و گفت: «اگر دنبال دردرس نیستی، این سؤال‌ها را از مغزت بیرون بریز.»

من یک غلام سیاهم. من و همراهانم یاد گرفته‌ایم با یک اشاره هر سؤالی را از مغز خود بیرون کنیم؛...  
(ص ۶۳)

در خانه‌ی علی بن موسی چیزی رخ نداد که من نوشته باشم... من حتی دعاهايش را بعد از هر نماز می‌نوشتم... نوشتن من همیشه تا پاسی از شب طول می‌کشید. بعد نوشته‌هایم را به قاصدی می‌دادم که مخفیانه از دارالخلافه می‌آمد و آن‌ها را می‌گرفت و می‌برد.

(ص ۸۴)

ما تقدیر خود را خود رقم زدیم. ما می‌توانستیم چون برده‌ی سیاهی که نامی از او باقی نمانده، شلاق‌مان را بر پیکر عمار فرود آوریم و یا چون بلال که نامش را همه به یاد دارند، شلاق را به زمین بیندازیم و از آن چه به ما فرمان داده بودند، سر باز بزنیم...  
ما چشممان به برق شمشیرها بود و سحر سکه‌های طلا از میان کیسه‌ها تسخیرمان کرده بود...  
چشمان ما به برق شمشیرها بود و سکه‌های طلا را در دست‌های خود تصور می‌کردیم. خود را تکیه‌داده بر بالش‌های ابریشمین می‌دیدیم و رعایای آبادی‌هایمان را دست‌به‌سینه در کنارمان؛ اما این همه را هم اگر فراموش می‌کردیم، ترس از نافرمانی نسبت به خلیفه ره‌ای‌مان نمی‌کرد...  
(صص ۹۹ - ۱۰۳)

خلیفه، همه‌ی ما را به نام خطاب کرد. به من گفت وصف جنگاوری‌ات را بسیار شنیده‌ام...  
— به من گفت تو همیشه امین ما بوده‌ای...  
— به من گفت می‌دانم با وجود زخمی که در پا داشته‌ای همچنان استوار و محکم هر چه را که به تو گفته‌اند، انجام داده‌ای.

— به من گفت تو باید بنویسی... بنویس او در پی یک بیماری از جهان رفت...  
— به من گفت می‌دانم که اخبار او را بی‌کم و کاست به قصر گزارش کرده‌ای...  
(صص ۱۰۲ - ۱۰۳)

از همان روز اول غلام به دنیا آمدم. رنگم سیاه بود و پدرم در زمره‌ی غلامان حاکم بصره که تاکستان‌های بزرگ داشت... پس من هم غلام شدم و جزو اموال حاکم بصره... کار برای حاکم را از همان روزی که روی پا ایستادم شروع کردم... خوب به یاد دارم روزی حین جمع کردن شاخه‌های خشک، سوزن بزرگی پیدا کردم که وسیله‌ی بازی‌ام شد... هر وقت خسته می‌شدم و حوصله‌ام سر می‌رفت، آن را در می‌آوردم و در تن بچه‌ها و یا اسب و الاغ دور و برم فرو می‌کردم و از دیدن رفتار آن‌ها... کیف می‌کردم...  
به طرف بچه‌ها می‌پریدم و... سوزن را تا ته در ران پای شکسته‌اش فرو کردم. بچه‌ها... با پای لنگ دوید و از ما دور شد. و من تنها وسیله‌ی بازی‌ام را از دست دادم. بچه‌ها سوزنم را با خود برد...  
خلیفه گفت: «ما هر دو از یک ریشه‌ایم. برای همین است که من به تو اعتماد دارم.»...  
فکر کردم شاید به این دلیل این حرف را می‌زند که مادرش آن طور که می‌گفتند، زشت‌ترین کنیز هارون بوده است...»

گفتم: «اعتماد خلیفه مایه‌ی افتخار من است.»...  
آن شب در مطبخ خلیفه که خلوت‌تر از همیشه بود، بعد از سال‌ها دوباره سوزن به دست گرفتم و آن را به تن هم‌نشین تمام عمرم، یعنی انگور فرو بردم.  
(صص ۱۰۷ - ۱۱۴)

این وقایع، شرایط و وابستگی‌ها ممکن است در هر دوره از تاریخ به گونه‌ی خاص هر زمان و مکان و حکومت، برای انسان‌ها پیش آید. آموختن این واقعیت‌های پیدای پنهان، نوشته و نانوشته‌ی تاریخ به کودکان، نوجوانان و حتی بزرگسالان، گونه‌ی روشنگری و القای نوعی خودآگاهی و پیش‌آگاهی برای مخاطب است. اگر قرار باشد که هدف‌ها و رسالت‌های ادبیات متعهد به‌ویژه ادبیات متعهد دینی را برشماریم، این اثر بیگمان مصداق بخشی از آن رسالت‌هاست. از این روست که «اعترافات غلامان» نوشته‌ی حمیدرضا شاه‌آبادی را از این دیدگاه می‌توان اثری تعالی‌گرا، روشنگر و آگاهی‌بخش در گونه‌ی ادبیات نیمه‌تخیلی مذهبی از نوع اجتماعی و سیاسی آن توصیف کرد. اما دریغ که این نقش زیبا بر ایوان خانه‌ای جلوه می‌کند که از پای‌بست ویران است.